

پادشاه ابعاد

قسمت: ۱۰

ارائه‌ای از گروه ناولیست.

کانال تلگرامی ما:

NovelEast@



NOVELLEAST
ORDER OF REBEL RAVENS

آغاز جدید (۲)

«این چماق واقعاً به درد بخوره!»

با تشکر از اون تاس، چابکی و قدرتم اصلاً جالب نیست.

اگر به خاطر چماق نبود، شکست دادن آن هیولاها کار ساده‌ای نبود. سپس کانگ‌جون دوباره اخم کرد.

او برای مدتی به خاطر تنیش، دردش را فراموش کرده بود.

«آآع...»

درد دست زخمی‌اش به شدت زیاد بود و خون همچنان از آن سرازیر بود.

آه! الان باید اینو چه کار کنم؟

مطمئناً این درد بدون وجود کمک‌های اولیه مدام بدتر و بدتر می‌شد. باین حال، او توان این کار را نداشت چون تعداد بیش‌تری میمون-موش از اتاق ۴۱۳ بیرون پریدند.

«کااااع!»

«کیکیکی!»

چشمان سرخ‌شان نشان می‌داد که حداقل سه نفر هستند. همه‌ی آنها چماق در دست داشتند.

«لعنتی!»

کانگجون هم شروع به چرخاندن چماقش کرد.

بام!

چماق کانگجون به سر یکی از میمون-موش‌ها اصابت کرد و آن را به دیوار کوبید.

«کییی!»

بقیه میمون‌ها درحالی که فریاد می‌زدند، فرار کردند.

[تجربه به دست آمد.]

[۳ گره به دست آمد.]

درهمین حال، یک میمون-موش در طرف دیگر، چماق خود را به سوی کانگجون تاب می‌داد. کانگجون به سرعت جلوی آن را با دست چپش گرفت.

بام!

«آه...!»

فریادی از دهانش بیرون آمد.

انگار استخوانی شکسته بود. بازوی چپش از قبل به خاطر برخورد تیر شدیداً درد می‌کرد و حالا با یک چماق ضربه خورده بود. واقعاً نابودکننده بود.

اما کانگجون دندان‌ها را به هم فشرد و تحمل کرد. او عمداً بازوی چپش را قربانی کرده بود. چرا که چماق را با دست چپش گرفته بود.

بام!

«کااع!»

کانگجون به سر میمون-موش ضربه زد.

[تجربه به دست آمد.]

[۴ گره به دست آمد.]

تجربه و پول، اما حالا زمان خوشحالی نبود. هنوز یکی باقی مانده بود.

«کیووآ!!!»

در همان لحظه با پای چپش لگد به چانه میمون-موش ضربه زد.

«کووع!»

میمون-موش به عقب رفت.

کانگجون دو قدم به جلو برداشت و با بی‌رحمی ضربه زد.

بووم!

«کااااا!»

کانگجون آن‌چنان سخت به سر میمون-موش ضربه زد که باعث شد روی سرش یک فرو رفتگی ایجاد شود.

[تجربه به دست آمد.]

[۴ گره به دست آمد.]

کانگ چون نفس عمیقی کشید و مطمئن شد که دشمن دیگری وجود ندارد.
خوشبختانه هیچ خبری نبود.

هنوز خیلی زود بود که احساس راحتی کند. او نمی‌دانست که آیا میمون-
موش‌های دیگری نیز از آن اتاق مرموز بیرون می‌آیند یا نه.

چک

خون از بازوی چپش سرازیر شده بود و کف اتاق را خیس کرده بود.
بدن کانگ چون از درد می‌لرزید .

آه! لعنت بر شیطان! اگر این وضعیت ادامه پیدا کنه، الکی‌الکی ممکنه
بمیرم...

سلامتی: ۹۰/۴۷

سلامتش به خاطر بازوی چپش به نصف رسیده بود.

[ساخت پایگاه سطح ۱: ۴۸٪]

خوشبختانه پایگاه او ۴۸٪ کامل بود. او فقط نیاز داشت تا مقداری دیگر
برای زنده ماندن تلاش کند.

فقط به مقدار دیگه...

سپس چشمان کانگ چون متوجه چیزی شدند.

هاه؟ این؟

چیزی درخشان در کنار جسد میمون-موش وجود داشت. یک بطری شیشه‌ای که حاوی مایع قرمز رنگی بود.

چی؟ / این یه معجونه؟

به همان شکل معجونی که بارها در بازی‌های مختلف دیده بود. نزدیک‌تر آمد و آن را برداشت.

[معجون کوچک سلامت.]

[مصرف آن ۴۰ واحد از سلامتی شما را احیا خواهد کرد.]

آه!

باورکردنی نیست، واقعاً معجون بود. معجون سلامت هم بود! آیا این به خاطر خوش‌شانسی خودش بود؟

پس چرا باید تردید می‌کرد؟

تق! ترق!

فوراً بطری را باز کرد و معجون را نوشید.

سپس اتفاق عجیبی افتاد.

سووووو--

جای تیر در بازوی چپش محو شد و زخم بلافاصله التیام پیدا کرد.

بازوم خوب شد!

و درد تهوع‌آورش ناپدید شد.

به جز لرزشی خفیف، دستش تقریباً به حالت عادی برگشته بود.

سلامت: ۹۰/۸۷

به خاطر این موضوع، سلامتی او تقریباً به طور کامل احیا شد.

اگر با چشم‌های خودم ندیده بودم باور نمی‌کردم.

نوشیدن فقط به معجون باعث برطرف شدن جای اون تیر شد؟

این از آن دروغ‌هایی بود که ممکن است در این دنیا گفته شود ولی در اینجا این امکان وجود داشت چون رویاهای تهی، دنیای رویاها بود.

به هر حال، خوشحال بود. اگر نیاز می‌شد تا زخمش را در یک بیمارستان درمان کند، واقعاً اوضاع وخیم می‌شد.

فوووو! الان احساس بهتری دارم.

از فکر درد به خود لرزید.

باید مراقب باشم که تیر دیگه‌ای به من نخوره.

کانگ‌جون نگاهی به اطراف انداخت.

او نتوانست با وجود بهبودی در سلامتش، تنش و استرسش را رفع کند. او بایستی تا زمانی که پایگاه خود را تکمیل می‌کرد، آماده و هشیار می‌ماند.

من نمی‌دونم دوباره از کجا ممکنه پیداشون بشه...

اما کاملاً مشخص بود.

کوااااا!!!

ناگهان چیزی از اتاق ۴۱۳ بیرون آمد.

«کوااااع!»

صدایش در دیوارهای ساختمان فرو می‌رفت.

عه؟ چی؟ این دیگه چیه؟

کانگ‌جون با تعجب از جا پرید.

شکلش درست مانند میمون-موش‌ها بود. اما ارتفاع آن بیش از دو متر بود.

یعنی رئیسشونه؟

کانگ‌جون ۱۷۸ سانتی‌متر قد داشت و هیولا از او بزرگ‌تر بود. و مطمئناً آن چیز، موجودی به‌غیر از رئیس آن میمون-موش‌ها نبود.

«کااااع!!!!»

دهانش باز شد و غرشی کرد. چشمان سرخش به سوی او حرکت کردند.

«لعنتی بیا ببینم!»

درحالی‌که چماق را محکم به هم می‌فشرده فریاد زد.

اجتناب‌ناپذیر بود. یک مبارزه تا پای مرگ!

میمون-موش غول‌پیکر، یک چماق بزرگ را تکان داد.

وووو وووووو!

مثل کُندهی درخت به نظر می‌رسید! کانگ‌جون با حالتی عصبی از آن دوری می‌کرد.

فقط یه ضربه لازمه تا کارمو تموم کنه.

خوشبختانه این یک راهروی باریک بود. بلند کردن یک چوب بلند در راهروی تنگ هم کار آسانی نبود.

کووونگ! کووونگ!

سقف‌های کوتاه و دیوارهای باریک راهرو، جلوی نیروی کامل چماق را می‌گرفت.

کانگ‌جون به سرعت به داخل یک شکاف نفوذ کرد و به محض نزدیک شدن آن هیولا...

بام!

کانگ‌جون به سرش ضربه زد، اما آن موجود حتی سرش، تکان هم نخورد.

«کاااا!»

هیولا چماقش را دور انداخت و هر دو دستش را به سمت کنگ‌جون نشانه رفت.

کووونگ کووونگ!

در یک چشم‌به‌هم‌زدن اتفاق افتاد.

«آآع!»

کانگ جون به سرعت به طرف عقب خم شد. به حدی که پشتش شدیداً درد بگیرد.

«آه! نزدیک بود بمیرم این حروم زاده واقعاً سریعه!»

مهم نبود که چه قدر چابکی او کاهش پیدا کرده بود، آن موجود بلافاصله واکنش نشان می داد.

ووویژ!

هر دو دستش به سرعت به طرف او حرکت کردند.

«ایییی!»

کانگ جون آماده شد و قبل از اینکه چماق خود را تکان دهد از آن جا خالی داد.

«بمیر!!!!»

بوم! بوم!

به سینه و سرش ضربه زد. اما هیولا، چماق کانگ جون را با دستش گرفت.

«آه!!!»

کانگ جون سعی کرد چماقش را حرکت دهد ولی ذره ای تکان نمی خورد.

هیولایی بزرگ اما جاهل. این حریفی نبود که بتواند با زور بر آن غلبه کند.

«کیکیکی!»

هیولا، چماقش را کنار انداخت و فقط روی استفاده از قدرتش متمرکز شد.
سعی کرد کانگ‌جون را با هر دو دستش بگیرد.

در آن لحظه پای راست کانگ‌جون به شکم رئیس لگد زد.

پک!

در همان حال چرخید و پای چپش را دوباره به شکم میمون کوبید.

پوم! پو!!

حمله‌ی اول فقط یک شوخی بود درحالی‌که حمله‌ی دوم واقعی بود. قدرتی
که تمام وزنش را پشتش گذاشته بود.

«کوهه!»

هیولا تلوتلوخوران یک قدم عقب رفت. کانگ‌جون این فرصت را از دست
نداد.

بوم! بوم بوم بوم!

او تعدادی لگد گیج‌کننده به سمت صورت میمون رئیس پرتاب کرد.

«بمیر!!!»

تکنیک‌های عالی تکواندو، یک هیولا نمی‌توانست در برابر آن‌ها مقاومت
کند.

هیولای رئیس تلوتلوخوران عقب رفت اما سقوط نکرد. درعوض هردو
دستش به سمت جلو حرکت کرد و پای راستش را گرفت.

ب بدبخت شدم!

هیولا پایش را گرفته بود و احتمال داشت که پایش را بشکند. با حالتی
عصبی بدنش را چرخاند و با پای چپش به زیر چانه هیولا ضربه زد.

باام!

«کواک!»

و نقطه‌ی مورد اثابت بعدی، گردن هیولا بود. تلوتلوخوران عقب رفت و
کانگ‌جون را رها کرد.

یک فرصت.

کانگ‌جون به سینه هیولا لگد زد.

کواععع!

تن بزرگش به عقب افتاد.

کانگ‌جون بلافاصله یک چماق را برداشت و با بی‌رحمی سر میمون رئیس
کوبید!

بام! بام! بام! بام! بام!

«آه، خدا...»

چماق شکسته شد. کانگ‌جون به سرعت چماق دیگری برداشت. در این
میان، میمون دست‌وپا می‌زد و سعی می‌کرد بلند شود. کانگ‌جون به شدت
به کله‌اش هجوم آورده بود.

بام بام بام بام!

تاکنون دو شانسش را از دست داده بود. مجبور بود قبل از اینکه سرحال
بباید کارش را تمام کند.

او نمی‌توانست اجازه حمله‌ی متقابل را به آن بدهد.

«بمیر! بمیر! بمیر! بمیر!»

بااااااااام!

«کاااااااع...»

صدای انفجار بلندی به گوش رسید و همزمان میمون-موش گول‌پیکر جیغ
کشید.

[تجربه به دست آمد.]

[۱۲ گره به دست آمد.]

[سطح شما افزایش یافت.]

او این کار را انجام داد. و بالأخره!

«آه...»

کانگ‌جان با دیدن پیامی که حاکی از ارتقا سطح وی بود، خوشحال شد.

افزایش سطح!

کشتن آن هیولا به او تجربه‌ی زیادی داده بود.

راستی، تو می‌تونی سرعت انتشار اینکارو بالا ببری!
فقط کافیه که از طریق لینک زیر، برای اینکار مبلغی رو دونیت کنی.
هر ۲۰ هزار تومن که دونیت بشه (در کل)، یک قسمت اضافه ترجمه و منتشر میشه.
یادت باشه، اسمت داخل کار نوشته میشه چون توام داخلش همکاری داشتی.

[درگاه حمایت \(کلیک کنید\)](#)
